

یک عمر در مبارزه، یک عمر آوارشیم
زندگی نامه و بررسی اجمالی نظرات
اریکو مالاتستا

تألیف و ترجمه: آساره آسا

اریکو مالاتستا، آنارشیست ایتالیایی و یکی از مشهورترین انقلابیون زمانه خویش بود. او یک سازمان‌دهنده، تهیج‌گر، نویسنده و نیز سردبیر برجسته‌ای بود که بیش‌تر عمر خود را در زندان و تبعید سپری کرد. مالاتستا در ۱۴ دسامبر ۱۸۵۳ در خانواده‌ی زمین‌دار و متمولی به دنیا آمد. او خیلی زود از خاستگاه طبقاتی‌اش گسست و پشت به منافع طبقه‌اش، تا پایان عمر آنارشیسم را به عنوان روش و هدف مبارزه علیه جامعه طبقاتی در پیش گرفت.

مالاتستا در جزوه‌ای با عنوان «در کافه»^۱ که گفتگویی خیالی بین یک آنارشیست و چند سوسیالیست است از زبان آنارشیست به یکی از سوسیالیست‌ها می‌گوید: «به نظر می‌رسد شما، یا بهتر است بگویم تو، چون ما هر دو کارگر هستیم و می‌توانیم و باید همدیگر را مانند دوست و برادر در نظر بگیریم، به نظر می‌رسد که تو معتقدی آنارشیست‌ها دشمن سوسیالیست‌ها هستند. برعکس، ما دوست و یاور آنها هستیم. اگرچه بسیاری از رهبران سوسیالیست تلاش کرده‌اند و هنوز هم تلاش می‌کنند که سوسیالیسم را در مقابل آنارشیسم قرار دهند، حقیقت این است که اگر سوسیالیسم به معنای جامعه یا آرزوی جامعه‌ای است که در آن انسان‌ها در همبستگی زندگی می‌کنند؛ جامعه‌ای که در آن، سعادت هر فرد در گرو سعادت همگان است، و هیچکس برده یا استثمار نمی‌شود، و هر فرد دارای امکان پیشرفت تا بیش‌ترین حد ممکن است تا در آرامش از تمام مزایای تمدن و کار جمعی بهره‌مند شود؛ ما نه تنها سوسیالیست هستیم، بلکه حق داریم خود را رادیکال‌ترین و ثابت‌قدم‌ترین سوسیالیست‌ها بدانیم.» (از فصل ۱۷ «در کافه»، مالاتستا)

اولین دستگیری طولانی‌مدت مالاتستا در ۱۴ سالگی و به‌خاطر نوشتن نامه‌ای به پادشاه و یکتور امانوئل دوم و اعتراض به بی‌عدالتی‌های محلی اتفاق افتاد. در سال ۱۸۷۱ زمانی که دانشجوی رشته پزشکی در دانشگاه ناپل بود، به دلیل شرکت در تظاهرات از دانشگاه اخراج شد. سپس - تا حدی - به دلیل اشتیاق به کمون پاریس و - تا حدی - به سبب دوستی با کارملو پالادینو^۲ به شعبه ایتالیایی «انجمن بین‌الملل کارگران»^۳ پیوست و همزمان به آموختن تعمیر ماشین‌آلات و برق‌کاری پرداخت. در سال ۱۸۷۲ بعد از ملاقات با میخائیل باکونین همراه او در کنگره‌هاگ^۴ شرکت

^۱ «در کافه» دیالوگی است که یک آنارشیست در کافه‌ای با دیگر حاضران در کافه برقرار می‌کند و در طی آن از ایده‌های خود در مورد انقلاب و آنارشیسم در برابر اتهامات و ناهمی‌ها دفاع می‌کند. مالاتستا نوشتن آن را در ۱۸۹۷ آغاز کرد، ولی به‌خاطر زندانی شدن‌های مکرر و پیاپی او، این جزوه در نهایت در ۱۹۲۰ به اتمام می‌رسد.

^۲ «شاخه اترناسیونالیست‌های ناپل دارای چندین عضو هوادار نظرات باکونین، از جمله کارملو پالادینو، اریکو مالاتستا و امیلیو کوولی بود.» (زندگی‌نامه کارلو کافیه‌رو، نادر تیف)

^۳ «انجمن بین‌الملل کارگران» (IWA) - بین‌الملل اول در ۲۸ سپتامبر سال ۱۸۶۴ در تالار سن‌مارتن لندن آغاز به کار کرد و فعالیت‌اش در ۱۸۷۶ خاتمه یافت.

^۴ کنگره‌هاگ (هلند) - پنجمین کنگره بین‌الملل اول که در ۲ سپتامبر ۱۸۷۲ تشکیل شد. این نخستین کنگره‌ای بود که مارکس و انگلس، هر دو در آن حضور داشتند.

کرد. مالاتستا به مدت چهار سال به گسترش تبلیغات «انترناسیونالیست» در ایتالیا یاری رساند و دو بار به دلیل همین فعالیت‌ها دستگیر شد.

«در سال ۱۸۷۷ مالاتستا به همراه کارلو کافیه‌رو^۵ و استپنیاک^۶ (که در آن زمان در ناپل بود) برای تدارک قیام در مناطق روستایی جنوب ایتالیا دست به تدارک گسترده‌ای زد. آنها به منظور فراهم کردن امکانات مالی مدت‌ها کار یدی کردند و حتی با پتر کروپوتکین^۷ در سوئیس دیدار داشتند (این اولین دیدار مالاتستا و کروپوتکین بود). تا این که کافیه‌رو پنج یا شش هزار فرانک، از باقیمانده ارثیه خود را، به اضافه مبلغ ناچیزی که یک سوسیالیست روس از قبل در اختیار او گذاشته بود، در اختیار صندوق انقلاب گذاشت.

در آوریل ۱۸۷۷ اتفاق غیرمنتظره‌ای باعث جلو افتادن شورش شد. مالاتستا به همراه استپنیاک و یک زن روس به

^۵ Carlo Cafiero - کارلو کافیه‌رو (۱۸۴۶ - ۱۸۹۲) از مشهورترین آنارشیست‌های قرن نوزدهم و از رهبران بخش ایتالیایی انترناسیونال اول بود که به سال ۱۸۴۶ در یک خانواده ثروتمند در جنوب ایتالیا متولد شد. همه ثروت خود را در اختیار جنبش گذاشت و تمام زمین‌هایی که به او ارث رسیده بود را فروخت و مزرعه‌ای در سوئیس خرید تا باکونین و بقیه انقلابیون فراری از آزار و اذیت دولت‌هایشان، بتوانند در آنجا پناه بگیرند و خودش مثل یک بوهمی فقیر زندگی می‌کرد. او بارها زندانی و تبعید شد و پس از دومین اقدام به خودکشی در بیمارستان روانی بستری شد. کافیه‌رو سرانجام روز ۱۷ ژوئیه ۱۸۹۲ در تیمارستانی در لندن به علت بیماری سل و در سن ۴۶ سالگی درگذشت.

^۶ Sergio Stepniak - سرگئی میخایلوویچ استپنیاک کراوچینسکی (۱۸۵۱ - ۱۸۹۵) ستوان سابق ارتش امپراطوری روسیه، که در محافل انقلابی لندن در قرن نوزدهم با نام استپنیاک شناخته می‌شد، از او با عنوان نهیلیست هم یاد شده است. استپنیاک به همراه چند مرد دیگر مخفیانه شروع به گسترش و تبلیغ تمایلات دموکراسی‌خواهی در میان دهقانان مناطق جنوبی ایتالیا کرد. در سال ۱۸۷۴ دستگیر ولی موفق به فرار شد و بلافاصله مبارزات شدیدتری را علیه استبداد آغاز کرد. در سال ۱۸۸۰ او مجبور به ترک کشور شد.

^۷ Peter Kropotkin - پتر آلکسیویچ کروپوتکین (۱۹۲۱ - ۱۸۴۲) جانورشناس، جغرافی‌دان، انقلابی، نویسنده، نظریه‌پرداز در رشته تکامل، اقتصاددان و فیلسوف آنارشیست روس بود. شاهزاده پتر کروپوتکین در ۹ دسامبر ۱۸۴۲، در مسکو در یک خانواده اشرافی به دنیا آمد. وی تحصیلات خود را در سنت‌پترزبورگ ادامه داد و پس از آن به سیری رفت و مشغول تحقیقات در مورد جغرافیا و مردم‌شناسی شد. او در طی این مطالعات جغرافیایی، از منچوری تا بایکال را پیمود و آن مناطق را مطالعه نمود. بعد از بازگشت از سیری مطالعات سیاسی را جدی‌تر گرفت. در سال ۱۸۷۲ به جامعه بین‌المللی کارگران پیوست اما محدود بودن آن محیط نیز وی را مأیوس کرد. تقسیم انجمن بین‌المللی کارگران به دو گروه، کروپوتکین را مصمم کرد که به روسیه برگردد. در ۱۸۷۶ پس از فراری پُرماجرا به انگلستان و بعد سوئیس گریخت و نوشتن کتاب «انقلاب» را شروع کرد. نیروهای تزار با انفجاری در لندن قصد ترور او را داشتند، اما با وجود این حمله‌ها کروپوتکین همراه با همسرش در آنجا ماند و تحقیقات‌اش در مورد انقلاب فرانسه را ادامه داد. کروپوتکین به‌خاطر فعالیت‌های آنارشیستی‌اش در ۱۸۸۳ دستگیر و محکوم به پنج سال حبس شد. او بعد از سه سال آزاد شد و تا سی سال فعالیت‌های آنارشیستی خود را در لندن ادامه داد. بعد از انقلاب اول روسیه در سال ۱۹۰۵ به روسیه بازگشت و بقیه عمر خود را صرف نوشتن کرد. او مخالف اندیشه‌ها و عمل لنین بود و به یک مدل اجتماعی مرکب از کمونیسم و سوسیالیسم و مستقل از حکومت اعتقاد داشت. پتر کروپوتکین سرانجام در ۸ فوریه ۱۹۲۱ در دیمیتروف (شهری نزدیک مسکو) درگذشت. (ویکی‌پدیا)

بهانه گذراندن دوره نقاهت، خانه‌ای اجاره کرده بودند که در واقع به عنوان انبار موقت سلاح از آن استفاده می‌شد. اما این خانه از قبل تحت نظر پلیس بود. روز ۵ آوریل تعدادی از افراد گروه با سربازانی که در نزدیکی خانه کشیک می‌دادند، درگیر شدند. دو نفر از سربازان زخمی شدند که بعداً یکی از آن‌ها بر اثر جراحات جان باخت. بدین ترتیب انقلابیون تصمیم گرفتند بدون این که منتظر پیوستن دیگر رفقایشان بمانند، فوراً دست به اقدام بزنند.

جمعی حدوداً ۳۰ نفره به رهبری کافیه‌رو، مالاستا، استپنیاک و چزاره سکارلی (آنارشویست انترناسیونالیست ۱۸۸۶ - ۱۸۴۲) در طول شب، مسلح و در کوه‌های «ماتسه» (Matese) مستقر شدند. بین روزهای ۶ و ۸ آوریل آنها از مناطق کوهستانی عبور می‌کردند و شب‌ها در خانه‌های کشاورزان (که در قبال هرچیز، پول سخاوتمندانه‌ای به آن‌ها پرداخت می‌شد) غذا می‌خوردند و می‌خوابیدند تا این که به «لنتینو» (Lentino) رسیدند. آنها با یک بئر سرخ‌رنگ، بدون درگیری وارد شهر شدند و درست زمانی که جلسه شورا در حال برگزاری بود، به تالار شهر حمله کردند. به نام انقلاب اجتماعی، پایان حکومت پادشاه را اعلام کردند و از شورا خواستند اسناد رسمی، اسلحه‌های ضبط شده از شهروندان و محتویات خزانه شهرداری را تحویل آن‌ها دهد و در قبال آن رسیدی به این شرح دادند: «ما امضاکنندگان زیر اعلام می‌کنیم که به نام انقلاب اجتماعی، سلاح‌هایی را که در دست شهرداری لنتینو بود، در اختیار گرفته‌ایم.» اسلحه‌های ضبط شده، و ابزار و پول ناچیزی که در خزانه پیدا شده بود، بین ساکنان شهر تقسیم شد. آن‌ها اسناد مالیاتی کشاورزان و تمام اسناد رسمی غیرمرتبط با مصالح عمومی را سوزاندند. بعد از ایراد سخنرانی‌هایی برای مردم، آن‌جا را به مقصد شهر همسایه، «گالو» (Gallo)، ترک کردند.

در «گالو» نیز کار با حمله به شهرداری آغاز شد، در حالی که وینچنزو تامبوری، کشیش محلی، را مجبور به همراهی با خود کرده بودند. کشاورزان این شهرها در عین حال که از سیستم تحقیرآمیز و استثمارگرانه دولت در ستاندن خراج و سربازگیری اجباری به ستوه بودند و خشم بسیاری داشتند، اما نسبت به شورشیان هم بی‌اعتماد بودند: «آنها خواهند رفت و دست آخر ما باید آماج انتقام‌گیری‌های بعدی باشیم.» (زندگی مالاستا، ص. ۱۰۱ تا ۱۰۳)

«شش روز پس از اشغال گالو، دوازده هزار ژاندارم، آنارشویست‌ها را محاصره کردند.» (زندگی نامه کارلو کافیه‌رو) «شورشیان که در میان بارش برف و سرمای شدید از یک سو و محاصره ژاندارم‌ها از سوی دیگر، با سلاح‌های کهنه و مهمات نم‌کشیده خود قادر به مقاومت نبودند، ناچار به عقب‌نشینی شدند و به دهکده «کاسه‌تا» (Cacetta) در چند کیلومتری «لنتینو» پناه بردند. در آن‌جا یک کشاورز حضور آنها را به اطلاع سربازان رساند. نظامیان در یک حمله غافل‌گیرانه، بیست‌وسه نفر از شورشیان را در خانه‌ای بازداشت کردند. از سه نفر دیگر که موفق به فرار شده بودند، دو نفر در همان نزدیکی به دام افتادند و نفر سوم مدتی بعد در ناپل دستگیر شد. بدین ترتیب این اقدام تهورآمیز که ده - دوازده روز طول کشیده بود، به پایان رسید. دستگیرشدگان به زندان «سانتاماریا» منتقل شدند. ۱۶ ماه دوران زندان به بطلان نگذشت. کافیه‌رو با نوشتن خلاصه‌ای از کتاب «سرمایه» مارکس و استپنیاک با کتاب «روسیه زیرزمینی»، خود

را مشغول کردند. مالاتستا نیز گزارش مفصلی درباره جزئیات قیام، برای کمیسیون مکاتبات فلورانس و چندین مقاله نوشت. «(زندگی مالاتستا، ص. ۱۰۵)

«اتهامات سنگینی هم چون اقدام علیه دولت، قیام مسلحانه، تخریب املاک دولتی، سرقت و مرگ یک ژاندارم و جراحت یکی دیگر، می توانست منجر به صدور حکم اعدام برای آن ها شود، اما تاج گذاری او مبرتو اول، فرصت عفو آنها را فراهم کرد.» (زندگی نامه کارلو کافیه رو)

«در نهمین کنگره انترناسیونال^۸ که از ۵ تا ۸ سپتامبر ۱۸۷۷ برگزار شد، بیانیه ای با امضای دست اندرکاران شورش «بنه و نتو» قرائت شد که در آن خود را «بخش بین الملل کوه ماتسه» معرفی کرده بودند... از نظر تحلیل گران، جنبش «بنه و نتو» بیشتر جنبه نمایشی و تبلیغاتی داشت. هدف آن بود که «انقلاب» را با نمونه هایی عینی، بشارت دهند، صرف نظر از این که نتیجه نهایی چه خواهد شد. هر چند که به طور طبیعی در پس این ظاهر، امید شورشیان به تکامل و گسترش جنبش را نیز نباید نادیده گرفت. مالاتستا معتقد بود: «عمل است که باعث ایجاد عمل می گردد...» (زندگی مالاتستا، ص. ۱۰۵)

«مالاتستا در اوت ۱۸۷۸ زندان را ترک کرد و به ناپل بازگشت. در ناپل تحت نظارت خفقان آور پلیس بود. پلیس دائماً به دنبال او بود، کسانی را که با او رفت و آمد می کردند، مورد آزار و تهدید قرار می داد. این وضعیت مالاتستا را از یافتن کار مورد نیاز برای امرار معاش باز می داشت. پدر و مادرش پیش از آن، ارث قابل ملاحظه ای برای او باقی گذاشته بودند. او تمام ارث منقول خود (کمی بیش از پنجاه هزار لیره) را وقف تبلیغات و تدارک قیام کرده بود. چندین خانه در سانتاماریا داشت که در اجاره مردم فقیر بود و مالاتستا مدت کوتاهی پس از آزادی از زندان، آن خانه ها را بدون دریافت هیچ مبلغی به اجاره نشین ها بخشید. بدین ترتیب او تا پایان عمر تبدیل به پرولتری شد که می بایست از کار یدی ارتزاق می کرد.» (زندگی مالاتستا، ص ۱۰۷)

«با افزایش اذیت و آزار پلیس و آشکار شدن قصد دولت برای خلاص شدن از شر او و امکان فرستادنش به «اقامت اجباری»^۹، مالاتستا تصمیم گرفت حداقل برای مدت کوتاهی خود را از کشور دور کند. او به مصر رفت، جایی که

^۸ کنگره نهم انترناسیونال - در طی برگزاری کنگره پنجم انترناسیونال (هاگ) در سپتامبر ۱۸۷۲ به دلیل اختلافات موجود میان سوسیالیست ها و آنارشیست ها، گروه دوم از «بین الملل کارگران» اخراج شدند. با این وجود آنارشیست ها همچنان به کار خود ادامه دادند و خود را همان «سازمان بین الملل کارگران» می دانستند و معرفی می کردند. در نتیجه تا چند سال بعد، دو «بین الملل»، هر دو با یک اسم، وجود داشتند. نهمین کنگره انترناسیونال در سپتامبر ۱۸۷۷ مربوط به همین تشکیلات موازی و طرفداران باکونین بود.

^۹ اقامت اجباری (Domicilio Coatto) - «در ژوئیه ۱۸۹۴ سه قانون در پارلمان ایتالیا، تحت عنوان قوانین «ضد آنارشیستی» به تصویب رسید. یکی از این قوانین، قانون پیش گیرانه «اقامت اجباری» بود. این قانون به دولت اجازه می داد برای حفظ امنیت عمومی، به افراد مظنون - کسانی که از خود «نیت ارتکاب عمدی اعمال خلاف نظم اجتماعی نشان داده بودند» - یک تا پنج سال اقامت اجباری بدهد.» (ترجمه از ویکی پدیا)..... / ادامه در پانویس صفحه بعد

سایر رفقا از قبل پناه گرفته بودند.

به دنبال سوء قصد نافرجام حیوانی پاسانانته (Giovanni Passanante) علیه پادشاه اومبرتو اول، در ۱۷ نوامبر ۱۸۷۸، طرفداران سلطنت و بورژواهای ایتالیایی ساکن اسکندریه تظاهراتی را ترتیب دادند که با شعار «مرگ بر انترناسیونالیست‌ها» همراه بود. در مقابل، انترناسیونالیست‌ها جلسه‌ای اعتراضی برگزار کردند تا روزی را برای تظاهرات انتخاب کنند. اما در صبح روز موعود، پلیس مصر اقدام به دستگیری همه این رفقا کرد. مالاتستا هم در همان روز هنگامی که از خانه یکی از دوستانش برای ناهار خارج می‌شد، بازداشت شد. به درخواست مالاتستا برای بازگردانده شدن به ایتالیا ترتیب اثر داده نشد. او را سوار کشتی کوچکی کرده و به بیروت فرستادند. کنسول‌گری ایتالیا در بیروت نیز درخواست مالاتستا را رد کرد و او را با کشتی دیگری روانه اسمیرانا (ازمیر واقع در ترکیه امروزی) کرد ولی او موفق شد با کاپیتان کشتی طرح دوستی ریخته و در ازمیز از کشتی پیاده نشود. بدین ترتیب همزمان با کار بر روی کشتی، به سفر در دریا ادامه داد و سرانجام در ژنو سوئیس از کشتی پیاده شد.

مالاتستا در سوئیس به برخی از محافل آنارشستی راه یافت، با پیترو کروپوتکین ملاقات کرد و به او و یاران‌اش در انتشار اولین شماره نشریه «شورش»^{۱۰} (Le Révolté) کمک کرد. در همین زمان محاکمه حیوانی پاسانانته در ناپل آغاز شد. مالاتستا بیانیه‌ای شدیدالحن نوشت که با این عبارات به پایان می‌رسید: «اومبرتو ساووی، می‌گویند تو مرد شجاعی هستی. شجاعت خود را با محکوم کردن پاسانانته به مرگ، ثابت کن!»

به دلیل همین بیانیه، مالاتستا و سایر پناهندگان ایتالیایی از سوئیس اخراج شدند. او از ژنو ابتدا به رومانی و سپس به پاریس رفت و به عنوان مکانیک مشغول کار شد. در پاریس او به یک گروه سوسیالیست انقلابی پیوست که دویل (Deville)، ژول گد^{۱۱} (Guesde) و ژان گراو (Jean Grave) نیز در شمار اعضای‌اش بودند. خیلی زود مالاتستا به یکی از پرشورترین مبارزان جنبش انقلابی تبدیل شد. در میتینگ‌های عمومی سخنرانی می‌کرد، در تظاهرات خیابانی شرکت می‌کرد و در روزنامه‌ها به بحث با مارکسیست‌ها می‌پرداخت.

(ادامه از پانویس صفحه قبل) «ضمناً در صورت لزوم به پلیس اجازه دستگیری پیش‌گیرانه و تبعید متخلفان سابقه‌دار یا کسانی که غیرقابل اصلاح تشخیص داده می‌شدند را، به جزایری کوچک واقع در امتداد سواحل جنوب ایتالیا و سیسیل می‌داد. اگرچه این اقدام قبل از آن که شکل حقوقی به خود بگیرد هم، به‌طور خودسرانه در مورد برخی از «انترناسیونالیست‌ها» اعمال شده بود.» (زندگی مالاتستا، ص. ۱۰۸)

^{۱۰} «شورش» (Le Révolté) - نشریه آنارکو کمونیستی معروف و شناخته‌شده‌ای بود که از ۲۲ فوریه ۱۸۷۹ در ژنو آغاز به انتشار کرد. محل انتشار آن در سال ۱۸۸۵ به پاریس منتقل شد. در سال ۱۸۸۷ نام آن به «شورش» (La Révolte) تغییر داده شد. تا این زمان تیراژ نشریه به ۶۰۰۰ نسخه رسیده بود. این نشریه از سال ۱۸۹۵ با نام «اعصار نو» (Les Temps Nouveaux) منتشر می‌شد تا آن که در اوت ۱۹۱۴ انتشارش متوقف شد. (زندگی مالاتستا، ص ۱۱۰)

^{۱۱} گدیس

این روند ادامه داشت تا این که در یک میتینگ عمومی مالاتستا دست به افشاگری علیه یک جاسوس و اخلال گر ایتالیایی زد. دولت فرانسه بلافاصله حکم اخراجش را صادر نمود و برای ترک فرانسه به او پنج روز مهلت داد. مالاتستا خانه و نام خود را تغییر داد (فریتز رابرت) اما کشور را ترک نکرد. اندکی بعد در ۸ مارس ۱۸۸۰ دستگیر و به مرز و از آن جا به بروکسل فرستاده شد.

او از بروکسل به لندن رفت و سپس در ژوئن به پاریس بازگشت، جایی که مجبور شد به دلیل نقض حکم اخراج، چهار ماه را در زندان بگذراند. وی پس از آزادی عازم سوئیس شد. در ۲۱ فوریه دستگیر و پس از چهارده روز زندان دوباره به بروکسل رفت، اما در آنجا نیز بازداشت شد. سرانجام در مارس ۱۸۸۱ عازم لندن شد. در لندن برای امرار معاش به سختی کار می کرد. ابتدا در خیابان ها شیرینی و بستنی می فروخت ولی بعد موفق شد یک مغازه مکانیکی کوچک باز کند.

«کنگره بین المللی سوسیالیست های انقلابی» در سال ۱۸۸۱، از ۱۴ تا ۱۹ ژوئیه در لندن برگزار شد که درواقع می توان آن را آخرین نشست انترناسیونال قدیمی و اولین نشست «انترناسیونال آنارشیستی» دانست. مالاتستا به همراه گوستاو بروچر برگزارکننده و سازمان دهنده اصلی این کنگره بودند. قصد او این بود که کنگره تلاشی برای احیای انترناسیونال اول باشد که تقریباً در همه جا مرده بود. او باید بر پیشداوری های کروپوتکین نسبت به کنگره غلبه می کرد، که دورادور نگران مانورهای مارکس بود (چیزی که اصلاً وجود نداشت). برای شرکت در کنفرانس نه تنها از آخرین بخش های باقی مانده انترناسیونال در کشورهای مختلف، بلکه از آنارشیست های اتونوم و محافل سوسیالیست انقلابی نیز برای مداخله دعوت به عمل آمده بود. در واقع تقریباً همه آنارشیست ها - از جمله کروپوتکین، مرلینو، هرزیگ، لوئیز میشل و ای. گوته - و برخی از سوسیالیست های مرفقی تر شرکت داشتند.

مالاتستا به نمایندگی از بخش توسکانی انترناسیونال، بخش های فورلی و فورلی پوپولی، انجمن فرزندان کارگران اسکندریه (Figli circle of the Workers of Alexandria)، حلقه کارگران تورین و چيواسو، سوسیالیست های انقلابی مارسی، سوسیالیست های مارچ (Socialists of the Marches)، آنارشیست های ژنو، اتحاد سوسیالیست های انقلابی تورین و بخش های قسطنطنیه و اسکندریه انترناسیونال در کنفرانس حضور داشت و در جلسه روز ۱۵ ژوئیه به طور مفصل صحبت کرد. او از جمله گفت: «ما انقلاب می خواهیم. ما به مکاتب مختلفی تعلق داریم، اما همگی خواهان انقلاب هستیم. همه ما قبول داریم که شورش (Insurrection) ضروری است، قیامی که می باید شرایط جامعه کنونی را از بین ببرد. انقلاب های سیاسی برای هدف ما که نابودی کامل بنیادهای جامعه کنونی است، کافی نیستند و ما نمی توانیم با کسانی که خواهان دیکتاتوری و تمرکز (Centralization) هستند، همراه شویم. استقلال گروه ها ضروری است. توافق تا انقلاب. آیا به یک انترناسیونال نیاز داریم؟ سازمان جدیدی لازم است، مشابه انترناسیونال، که نام خود را حفظ کند، اما به شیوه ای انقلابی بر اصول تأکید کند. مبارزه اقتصادی نمی تواند به تنهایی ادامه یابد. مبارزه

سیاسی ضروری است زیرا مالکیت (Property) از بین نمی‌رود، اگر اقتدار (authority) که حافظ و حامی آن است، همزمان نابود نگردد. در ایتالیا، یک تغییر سیاسی می‌تواند یک دگرگونی و تحول اقتصادی را ممکن سازد. انتخاب راهکارها را به اختیار هر گروه بگذارید. پیوستن توده‌ای به انترناسیونال با تأکید بر اصول آن، و با تأکید بر اتونومی (autonomy) و همبستگی در جهت عمل واقعاً انقلابی...» (همان. ص ۱۱۳)

«کنگره در کل در ادامه فعالیت خود موفق نبود. مانع‌تراشی‌ها و اذیت و آزارهای دولت‌های مختلف در مقابل فعالان انترناسیونالیست از یک‌سو و تأثیر روحیه به‌شدت ضدتشکیلاتی حاکم بر محافل آنارشیست فرانسوی در آن دوران از سوی دیگر، دو عامل بازدارنده‌ای بودند که امیدهای مالاتستا را ناامید کردند. او یکی از معدود افرادی بود که تصور روشنی از ارزش یک راه‌حل عملی برای مشکل سازمان‌دهی داشت. اما مخالفت شدیدی علیه او وجود داشت، به طوری که در آن زمان ناچار شد فریاد بزند: «ما جزم‌اندیشان متعصبی هستیم.

اکثریت شرکت‌کنندگان در کنگره، هم موافق تشکل و تشکیلات بودند و هم مخالف آن! به این معنی که هر اقدام عملی برای تحقق بخشیدن به آن را تلاشی علیه اتونومی (autonomy) می‌دانستند.

علیرغم همه تدابیر احتیاطی که برای تضمین امنیت گفتگوها در برابر تحقیقات پلیس بین‌المللی به کار گرفته شده بود، باز هم پلیس موفق به نفوذ در کنگره شده بود و یک مأمور پلیس فرانسه به‌عنوان شرکت‌کننده آزاد در کنگره شرکت کرد. افشای جزئیات خاصی از گفتگوهای کنگره توسط همین مأمور - بعدها - منجر به دادگاهی شدن مالاتستا و مرلینو در ایتالیا در سال ۱۸۸۴ شد.» (همان. ص ۱۱۵)

هنگامی که در ژوئن ۱۸۸۲ شورشی به فرماندهی اورابی پاشا علیه اروپایی‌ها در مصر آغاز شد و به دنبال بمباران اسکندریه توسط انگلیسی‌ها، مالاتستا به همراه رفقای دیگری برای پیوستن به شورش عازم مصر شد.

بهار ۱۸۸۳ مخفیانه به فلورانس ایتالیا بازگشت. دستگیر شد و شش ماه را در زندان گذراند. پس از آزادی نشریه «مسئله اجتماعی» (La Question Sociale) را تأسیس کرد که نخستین شماره آن در ۲۲ دسامبر ۱۸۸۳ منتشر شد. «مسئله اجتماعی» نشریه‌ای فرهنگی بود ولی در عین حال مملوء بود از مطالب تبلیغی، نظری و کاربردی که جزوه «در میان دهقانان» (یکی از محبوب‌ترین آثار مالاتستا) برای نخستین بار در آن منتشر شد. بخشی از مقالات مالاتستا در این نشریه، بعدها تحت عنوان «آنا‌رشی» به صورت جزوه جداگانه‌ای منتشر شد. اما داغ‌ترین مقالات مالاتستا در حاشیه مناظره‌هایش با «آندره آ کوستا» (Andrea Costa) نوشته شد. «کوستا» از دو سال قبل از آن زمان، ایده‌های آنارشیستی اوایل جوانی خود را برای همیشه کنار گذاشته و به کسوت طرفداران راهبردهای انتخاباتی و پارلمانی درآمده بود. مقالات جدلی مالاتستا - به ویژه - برای خنثی کردن تبلیغات «آندره آ کوستا» بود. همزمان او مشتاقانه ایده احیای انترناسیونال قدیمی یا حداقل شاخه ایتالیایی آن را دنبال می‌کرد و حتی به‌طور ناشناس برنامه‌ای به همین منظور منتشر کرد. اما امیدی به تحقق عملی این پروژه نبود.

در اواخر سال ۱۸۸۴ مالاتستا به عنوان دانشجوی سابق پزشکی - در حالی که حکم سه سال زندان داشت - و رفقای دیگری از سراسر ایتالیا، برای مراقبت از مبتلایان همه گیری وبا به ناپل رفتند. دو فعال آنارشیست (روکو لومباردو و آنتونیو والدیره) در اثر بیماری در آنجا جان خود را از دست دادند. با پایان همه گیری، آنارشیست ها ناپل را ترک کردند و بیانیه ای منتشر کردند که در آن آمده بود: «علت واقعی وبا فقر و فلاکت بود و داروی واقعی برای جلوگیری از بازگشت دوباره آن، چیزی کمتر از انقلاب اجتماعی نیست.» (همان، ص ۱۲۰)

جزوه «در میان دهقانان» (Fra Contadini) درواقع گفتگویی خیالی است بین یک آنارشیست و یک دهقان. آنارشیست می کوشد با زبانی ساده و با انواع مثال ها، ضرورت انقلاب و مسیر و نتایج آن را توضیح دهد. در این نوشته، مالاتستا دهقان خیالی را با توصیف کلیات برنامه آنارشیستی متقاعد می کند که رهایی دهقان و کارگر از چنگال ارباب و صاحبان سرمایه، از راه اشتراکی کردن - و نه تقسیم - زمین و ابزار تولید می گذرد.

دهقان می پرسد: «...با این ثروتی که از چنگ ثروتمندان بیرون می کشیم چه می کنیم؟ آن را تقسیم می کنیم، غیر از این است؟!»

آنارشیست پاسخ می دهد: «ابتداً. وقتی به شما گفته می شود ما می خواهیم ثروت را تقسیم کنیم و می خواهیم جای مالکین را بگیریم، بدانید کسی که این حرف را می زند یا نادان است یا بدجنس... قضیه خیلی ساده است: ما می خواهیم همه چیز در اختیار همه باشد. در چنین جامعه ای که همه چیز از مسیر اشتراک می گذرد و همه کسانی که از سلامت جسمی و روحی برخوردارند کار می کنند، دیگر نیازی به پلیس و دستگاه قضا و دولت نیست؛ چرا که هر کس نفع خود را در همکاری و همبستگی با دیگران می بیند.»

آنارشیست فرضی مالاتستا، در مورد کودکان هم می گوید: «بچه ها باید با هزینه همه بزرگ شوند و آموزش ببینند، به نحوی که بیش ترین رشد را داشته باشند و بهترین آموزش ممکن را دریافت کنند. بدون این موضوع، نه عدالتی در کار خواهد بود و نه برابری ای؛ و از اصل حق هر کس برای در اختیار داشتن ابزار کار عدول خواهد شد. [از نظر مالاتستا در جامعه آنارشیستی، هر کس خود، کار دلخواه خود را انتخاب خواهد کرد] این کافی نیست که به تمام انسان ها زمین و ماشین داده شود، بلکه باید شرایطی فراهم شود تا آن ها بتوانند به بهترین نحو از زمین و ماشین ها استفاده کنند.»

و در مورد زنان اضافه می کند: «در مورد زنان، حرفی نمی زنم چون برای ما زن باید با مرد برابر باشد، همان طور که منظور از "انسان/مرد" [این دو واژه در اکثر زبان های لاتین یکی هستند]، بشریت است بدون تمایز جنسی.»

مسئله تقسیم کار جنسی برای مالاتستا مطرح نیست؛ اما در مورد تقسیم کار یدی و فکری او بر این عقیده است که در جامعه آنارشیستی، کار یدی و کار فکری، دیگر نه در تضاد با یکدیگر که مکمل هم خواهند بود. از یک سو، هر کس برای خود و به میل خود کار می کند، از سوی دیگر، کار یدی برخلاف جامعه کنونی خوار و خفیف شمرده

نخواهد شد و با کاهش ساعات کار، دیگر طاقت فرسا نخواهد بود و می تواند برای کارگر لذت بخش باشد. کار فکری نیز از انحصار یک قشر خاص خارج می شود و همه دانشجویان و دانش پژوهان در هر حوزه ای هم زمان به کار یدی نیز مشغول خواهند بود.

در وضعیت آنارشیستی هر کارگری هم زمان در عرصه علم نیز مشغول فعالیت است؛ چرا که اگر کار فکری به عهده افراد خاصی گذاشته شود - و این نکته بسیار مهمی است - دیر یا زود این افراد از قدرت بیش تری برخوردار می گردند و بر فراز دیگران قرار می گیرند: «از آنجا که وجود هر دو نوع کار (فکری و یدی) ضروری است، از آنجا که یکی از آن ها (کار فکری) لذت بخش تر است و به لطف آن است که انسان آگاهی و احترام کسب می کند، اگر خصلت خرفت کنندگی کار منحصراً یدی، فقط نصیب یک بخش از بشریت باشد، فقط برخی از انسان ها از امتیاز علم و قدرت ناشی از آن برخوردار می گردند؛ در نتیجه، تکرار می کنم، همه باید هم زمان به طور فیزیکی و به طور ذهنی کار کنند.»

اما چه کسی فردی را که از زیر کار شانه خالی می کند، وادار به کار کردن خواهد کرد؟ هیچ کس و همه. مالاتستا سخت بر این باور است که در جامعه ای که نفع هر فرد از طریق نفع همگان برآورده می شود، به کسی که تن پروری کند، به دیده منفی نگریسته می شود، درست مثل وجهه یک جاسوس در جامعه کنونی. با این که کار جاسوسی بسیار ساده و پُر درآمد است، اما کم تر کسی حاضر به انجام آن است، چون این کار از نظر دیگران سخیف است. اما کسی هم که بخواهد از قبل استثمار کار دیگری، زندگی اش را بگذراند، اقبالی نخواهد داشت، چرا که دیگر کسی پیدا نخواهد شد که برای او کار کند، چون همه به طور عملی مزیت کار کردن برای خود را دریافته اند. هر فرد دیر یا زود درمی یابد برای ادامه حیات در این جامعه نو، نیاز به همکاری و همراهی با دیگران دارد و به ناچار به خواست همگانی «هر کس که می تواند، باید کار کند» گردن می گذارد.

این نگاه مالاتستا از سوی برخی آنارشیست های کمونیست بسیار «خوش بینانه» تلقی می گردد. آنها معتقدند مالاتستا بیش از حد بر آگاهی انسان ها حساب کرده است؛ نه فقط به این دلیل که مالاتستا معتقد است حتی افرادی که کار نمی کنند - به هر دلیلی - نباید از نان و مسکن و باقی مایحتاج ضروری محروم شوند، بلکه بیش تر به این خاطر که او معتقد است مُعضل مالکیت خُرد را باید بدون توسل به زور و خشونت پلیسی حل کرد.

مالاتستا در پاسخ به یک «آنارشیست کمونیست» که معتقد است سیستمی که به هر کسی اجازه می دهد از کمونیسم خارج شود و شکلی از مالکیت خُرد را برگزیند، شدیداً خطرناک است، می گوید: «باید مانع این فرد شد؟! چه کسی مانع این فرد می شود و با چه ابزاری این ممانعت را به اجرا درمی آورد؟! با خشونت؟! در این صورت، چه بر سر آنارشیسم می آید؟!»

از نظر مالاتستا تنها خشونت مجاز، خشونت علیه دشمنان در عرصه نبرد است، یعنی در دوران انقلاب. بعد از

انقلاب چنانچه نیاز به سرکوب باشد، به معنای آن خواهد بود که انقلاب به شکست انجامیده است. در دورانی که تلاطم انقلاب پشت سر گذشته شده، همه بدون استثناء باید آزاد باشند. کسانی که «خطرات آزادی را می بینند و خطرات اتوریته را نمی بینند»، به نظر مالاتستا ذهنیتی اقتدارگرا دارند. آنارشیست ها برعکس، «با اقتدار در تمام اشکال اش مبارزه می کنند و ترجیح می دهند خطرات آزادی را به جان بخرند». او ادامه می دهد: «می گویم خطرات آزادی، چرا که این صحت ندارد که آن طور که «آنارشیست کمونیست» می گوید، من خطرات را نمی بینم. همیشه این خطر وجود دارد که توده ها این حداقل آگاهی، این روحیه برادری و شعور عملی را نداشته باشند تا چیزهایی را که بدون آن ها متحقق کردن و زندگی بخشیدن به آنارشیسم ناممکن است، بپذیرند. اما دقیقاً به دلیل وجود همین خطر است که ما باید همیشه در برابر هر نوع انحراف اقتدارگرایانه، هشیار باشیم.»

راه حل عملی مالاتستا این است: چنانچه این ترس وجود دارد که اگر توده ناآگاه آزاد باشد، دنباله روی ایده یا فرد ضدانقلابی می گردد؛ باید جلوی تمایلات اقتدارطلبانه آن فرد یا ایده ضدانقلابی گرفته شود، نه اینکه آزادی از توده در پیروی از هر کسی که می خواهد، سلب شود. او در نهایت می افزاید: «باید این طور بگویم: خشونت ما منفی است. خشونت ما به کار نابود کردن نهادهایی می آید که به واسطه زور سازمان یافته در دولت، انسان ها را وامی دارند که تابع اراده دیگری باشند و تن به استثمار خود توسط ارباب دهند.» خلاصه این که: «جامعه جدید باید از چیزها [از روند امور] منتج شود و نه از قوانین.» (تمام نقل قول ها از کتاب «مقالات سیاسی»، صفحات ۱۷۷ - ۲۱۷)

چنانچه پیش از این اشاره شد، مالاتستا و تعدادی از رفقاییش در این زمان منتظر نتیجه دادگاه استیناف بودند. اما همگی آنها پیش از نهایی شدن حکم دادگاه از ایتالیا فرار کردند. مالاتستا آخرین نفر بود و این بار به آمریکای جنوبی گریخت. از آوریل یا مارس ۱۸۸۵ در بوینس آیرس ساکن شد. در آنجا انتشار «مسئله اجتماعی» La Question Sociale را از سر گرفت و هم چنین در روند تأسیس اولین اتحادیه کارگران مبارز در آرژانتین - «اتحادیه نانوها» - شرکت جست.

مالاتستا تا اواسط سال ۱۸۸۹ در آرژانتین ماند، سپس به اروپا بازگشت و در شهر «نیس» (در جنوب فرانسه) نخستین شماره روزنامه «انجمن» (L'Associazione) را در ۱۰ اکتبر ۱۸۸۹ منتشر کرد. مالاتستا معتقد بود: «آنارشیسم به معنای سازمان دهی، سازمان دهی و سازمان دهی بیشتر است.» برای همین هم با تأسیس این روزنامه به دنبال ایجاد بستری برای حصول توافق، حمایت و درک متقابل بین نحله های مختلف آنارشیسم بود. او به ویژه علاقه مند بود که آنارکو کمونیست ها و آنارشیست های کلکتیویست را به هم نزدیک سازد و این در حالی بود که نسبت به گرایش کلکتیویستی نقد داشت. مالاتستا در واقع با کلکتیویسم که به نظر او منجر به اتمیزه شدن کارگران می شود، مخالفت می کند و معتقد است از آنجا که کارگرانی که در هر واحد تولیدی خاص گرد آمده اند، مالک محصول خود هستند، ضرورتاً به مبادله روی می آورند. در این حالت فقط شکل استثمار عوض شده و استثمار توسط دیگری، به خود استثماری

مبدل می‌گردد.

در نوشته‌ای از مالاتستا در نقد کلکتیویسم می‌خوانیم: «کلکتیویسم موضوعی است که ایرادات شدیدی به آن وارد است. کلکتیویسم از لحاظ اقتصادی روی همان اصل ارزش محصولات بنا شده که توسط کمیّت کاری که تولید می‌طلبد، متعین می‌شود. [...] علاوه بر این، از آنجا که قطعات مختلف زمین بارآوری یکسانی ندارند، و تمام ابزار کار از کیفیت یکسانی برخوردار نیستند، جای نگرانی است که هر کس به دنبال این باشد که زمین خود را ارزشمندتر کند و بهترین ابزارها را در اختیار داشته باشد، همان‌طور که به دنبال این باشد که بزرگ‌ترین سهم ارزش ممکن را به محصول خود بدهد و کم‌ترین ارزش ممکن را به محصول دیگران. [...] این مبارزه برای زندگی [در معنای بقا] است. [...] برای همین است که کلکتیویسم با آنارشیزم ناسازگار است و نمی‌تواند به تنهایی سرپا بماند، و به یک قدرت مدیریت‌کننده و تنظیم‌کننده نیاز خواهد داشت و این ابتدا مالکیت جمعی و سپس مالکیت فردی به همراه خود می‌آورد.» (تاریخ نقد چپ رادیکال. ص. ۴۵۵)

نقل قول فوق خلاصه‌ای است از متنی که در ۱۸۸۴ در نشریه «مسئله اجتماعی» در فلورانس منتشر شد. اما او خیلی پیش‌تر ایده کلکتیویسم را که ایده غالب انترناسیونال کارگران بود، رها کرده بود. در ۱۸۷۶ نوشت: «هم‌پاری همگان برای ارضای نیاز هر کس، تنها قاعده تولید و مصرفی است که به اصل همبستگی پاسخ می‌دهد.» (همان‌جا)

این نقد مستدل و قاطع مالاستا به کلکتیویسم اما باعث نمی‌شود که او بتواند از تناقضات دوران خود خلاص شود. برای همین است که در جزوه «در کافه» می‌نویسد: «ما می‌خواهیم کارگران از زیر مدیریت کارفرمایان خارج شوند و به تنهایی و با تکیه بر خودشان به تولید برای عموم ادامه دهند. ما می‌خواهیم که فوراً روابط مبادله بین انجمن‌های مختلف تولیدی و کمون‌های مختلف برقرار شود.» (همان. ص ۴۵۶)

این که مالاتستا از یک طرف کلکتیویسم را نقد می‌کند و نسبت به خطرات آن هشدار می‌دهد، و از طرف دیگر به راه‌حلی متمایز از راه‌حل کلکتیویست‌ها - که به آنارکوسندیکالیسم گرایش داشتند - نمی‌رسد، ریشه در وضعیت تناقض‌آمیزی دارد که تغییر فاز سرمایه از «انقیاد صوری» به «انقیاد واقعی» برای برنامه‌گرایی رادیکال به وجود آورده است. آنارشیزم مالاتستا که نوعی آنارکو کمونیسم است، در واقع همان برنامه‌گرایی رادیکالی است که کمونیسم را تصدیق طبقه کارگر به مثابه تنها تولیدکنندگان - یا آن‌طور که مارکس در سرمایه می‌گوید: «جامعه تولیدکنندگان همبسته» - می‌داند و انقلاب را پروسه بیرون انداختن کارفرمای زائد از فرایند تولید و رها کردن کار از قید و بند یک عنصر خارجی (کارفرما/سرمایه‌دار) می‌بیند. از قضا مالاتستا در این فهم رادیکال برنامه‌گرایانه با آنارکوسندیکالیست‌ها یا سندیکالیسم انقلابی هم‌داستان است. مبنای این فهم از کمونیسم، در دوران انقیاد صوری کار تحت سرمایه، بنا شده که در آن سرمایه‌دار در روند تولید، نقشی بیرونی برعهده داشته و پروسه تولید، کم‌ویش بر مبنای غیرسرمایه‌دارانه صورت می‌گرفته است. اما در دورانی که همه‌چیز به سمت آن می‌رفت که کار هرچه بیش‌تر تحت انقیاد سرمایه

در آید و پروسه تولید به طور خاص سرمایه دارانه شود، کمونیسم به معنای «رهایی کار» دیگر در عمل نمی توانست از مسیری بیرون از مناسبات سرمایه و بیرون از شرایطی که سرمایه برای رشد پرولتاریا فراهم می کرد، بگذرد. به این معنی، درک غالب بر جنبش کمونیستی رفته رفته به این سمت می رود که انقلاب و کمونیسم هم چون رشد پرولتاریا درون شیوه تولید سرمایه دارانه معنا شود، و توسل به سندیکالیسم به طور خاص و واسطه های دیگر از جمله پارلمانتاریسم توسط انقلابیون ناگزیر به نظر برسد.^{۱۲}

آنارشئیست ها اما هم چنان به دنبال مبارزه بی واسطه هستند؛ بخشی از آنها (آنارکوسندیکالیست ها) سندیکالیسم انقلابی را امکان این مبارزه بی واسطه می دانند؛ چرا که معتقدند روندی که به انقلاب می انجامد، خود پیشاپیش انقلاب است و نه یک وسیله یا واسطه. بنابراین، سندیکالیسم انقلابی، هم به صورت تئوریک و هم به صورت تاکتیکی، نفی واسطه ها محسوب می شود.^{۱۳} تئوریک از آن جهت که از نگاه برنامه گرایانه ای رادیکال، خود شرایط پرولتاریا در جامعه سرمایه دارانه مضمون انقلاب است؛ برای همین هم در قطع نامه کنگره آنارشئیست های آمستردام که در اوت ۱۹۰۷ برگزار شد آمده: «سندیکا باید به گروه تولیدی تبدیل شود و در جامعه فعلی نقطه زنده جامعه فردا باشد.» و نفی تاکتیکی از آن جهت که با سندیکالیسم رادیکال دیگر واسطه ای وجود ندارد، چرا که هر عمل پرولتاریا به خودی خود انقلابی است، برای همین هم در همین قطع نامه آمده که سندیکالیسم انقلابی از «تمام اشکال کنش مستقیم action directe (اعتصاب، خرابکاری و غیره)» حمایت می کند. (همان، ص ۴۵۲)

در یک کلام می توان گفت که به نظر آنارشئیست های سندیکالیست می توان واسطه ای ساخت که واسطه نباشد! اما این نقد منطقی نیست که این نگاه را از اعتبار می اندازد؛ نگاه آنارشئیست ها بر پرولتاریای دوران «انقیاد صوری» ثابت مانده بود و آنها تغییر پرولتاریا به نسبت حرکت سرمایه را نمی دیدند. برای آنها انقلاب از درون مبارزات ضد نظام سرمایه دارانه بیرون نمی آید و از بستر مادی بازتولید پرولتاریا بر نمی خیزد. همه این ها به دلیل باورشان به «ذات انقلابی» پرولتاریا بود.^{۱۴}

مالاتستا در همین کنگره «انترناسیونال آنارشئیست» در آمستردام، بحث منحصر به فردی با «پییر مونات» (Pierre Monatte) درباره رابطه آنارشئیسم و سندیکالیسم ارائه می دهد. مونات معتقد بود که سندیکالیسم شیوه ای انقلابی است و می تواند شرایط انقلاب اجتماعی را فراهم کند، در حالی که مالاتستا بیان می کرد که سندیکالیسم به تنهایی کافی نیست. او معتقد بود که اتحادیه های صنفی اصلاح طلب اند و حتی گاهی ممکن است محافظه کار باشند. وی

^{۱۲} برای فهم بهتر موضوع، مراجعه کنید به: ایراد از فرستنده نیست، به گیرنده های خود دست بزنید!

^{۱۳} نگاه کنید به پس گفتار کتاب «تاریخ نقد چپ رادیکال» نوشته رولان سیمون.

^{۱۴} نقد این مفهوم «ذات انقلابی پرولتاریا» را در این مقاله بخوانید: نوادگان هولباخ، میراث خواران کائوتسکی: تبارشناسی فلسفی «چی» که «اندر خم یک کوچه» است.

همراه با «کریستین کرنلیسون» (Christiaan Cornelissen) اتحادیه‌های کارگری آمریکا را به عنوان نمونه‌هایی ذکر می‌کرد که در آن‌ها، اتحادیه‌های شامل کارگران متخصص گاهی برای دفاع از موقعیت نسبتاً برتر خود، با کارگران ساده مخالفت می‌کنند. مالاتستا در این باره می‌نویسد: «سندیکالیسم نمی‌تواند و نباید خیلی از حدود قانونی فراتر برود و در برخی اوقات باید با صاحبان کار و اولیای قدرت وارد معامله شود. باید بیشتر به منافع بخشی از کارگران بپردازد تا به منافع عموم [کارگران] به طور کلی، منافع کسانی که عضو سندیکا هستند، نه منافع توده‌های بیکار یا منافع طبقه کارگر. اگر سندیکالیسم این کارها را نمی‌کرد، هیچ دلیل خاصی برای وجودش نبود و فایده اصلی‌اش که تربیت طبقه کارگر رشدنیافته و عادت دادنش به مبارزه است را از دست می‌داد.» (مقالات سیاسی/ریکو مالاتستا، ص ۱۵۹)

می‌بینیم که آنارشیست‌های منتقد آنارکوسندیکالیسم مانند مالاتستا بر واسطه بودن سندیکالیسم آگاه‌اند و به قولی به حدود آن واقف‌اند، اما با این حال نمی‌توانند به طور کامل آن را رها کنند. آنارکو کمونیست‌ها با رد سندیکالیسم انقلابی، در واقع هم ناممکن بودن آن را می‌دیدند (یعنی می‌دیدند که محتوای برنامه‌گرایی رادیکال با فرم برنامه‌گرایی سوسیال - دموکراسی همخوانی ندارد) و هم ناممکن بودن نظرات خود را تصدیق می‌کردند: چنانچه نشود با سندیکا انقلاب کرد بدون آن هم نمی‌شود! در دورانی که پرولتاریا در درون و به واسطه سرمایه بازتولید می‌شود، «رهایی کار» مضمونی جز رشد سرمایه نخواهد داشت. به این معنی کمونیسم به مثابه تصدیق کارگران یا تولیدکنندگان همبسته ناممکن می‌شود.

در واقع آنارکوسندیکالیسم بیان امکان همزیستی مقطعی برنامه‌گرایی رادیکال و برنامه‌گرایی سوسیالیستی است که دومی از دل اولی بیرون می‌آید و رفته‌رفته به ایدئولوژی غالب جنبش کارگری بدل می‌شود. سندیکالیسم رادیکال به معنای مبارزه در حد فاصل «انقیاد صوری» و «انقیاد واقعی» کار تحت سرمایه است. با تسلط کامل سرمایه بر کار و با بازتولید کامل پرولتاریا توسط - و در درون - روابط سرمایه‌دارانه، سوسیال - دموکراسی ایده غالب جنبش می‌شود. آنارکوسندیکالیسم به سوسیالیسم می‌غلطد و آنارکو کمونیسم ایزوله شده و به جریانی مهجور در جنبش بدل می‌گردد. حتی می‌توان گفت که آنارکو کمونیسم که بیش از پیش در حد فاصل اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم با شرایط تاریخی زمانه نامأنوس می‌شود، ایده دورانی است که عمرش با تسلط کامل سرمایه بر کار و ایجاد جامعه‌ای خاصاً سرمایه‌دارانه، به عنوان جنبش - و نه به عنوان «ایدئولوژی» - به پایان می‌رسد. آنارشیسم که بیش‌تر از دل جوامع نیمه‌فئودالی - نیمه‌صنعتی بیرون آمده، با رشد سرمایه‌داری صنعتی بیش‌ازپیش به جریانی حاشیه‌ای در جنبش کمونیستی بدل می‌شود و در ادامه، چیزی جز ایدئولوژی از آن باقی نمی‌ماند. آنچه اما اندیشه آنارشیستی را هم‌چنان زنده نگاه داشته است، حضور قاطع دولت در لحظه لحظه زندگی اجتماعی و نیز ساختار سلسله‌مراتبی روابط اجتماعی مبتنی بر تقسیم کار اجتماعی است. به این معنی تا زمانی که سرمایه و ملحق‌ات‌اش از جمله رکن اساسی‌اش - دستگاه دولتی -

وجود دارد و تا وقتی که مناسبات اجتماعی، انسان‌ها را به فرادست و فرودست تقسیم می‌کنند، جنبش‌هایی با روحیه و رویکردی آنارشیک ظهور می‌کنند و انقلاب، منطقی آنارشیک خواهد داشت.

مالاتستا به دلیل اخراج ده سال قبل‌اش از فرانسه، نتوانست مدت زیادی در نیس بماند. پلیس فرانسه به دنبال‌اش بود اما قبل از این که او را پیدا کنند، توانست به لندن پناه ببرد. سه شماره از روزنامه «انجمن» در «نیس» منتشر شده بود، چهار شماره دیگر نیز در لندن منتشر شد و پس از آن به دلیل دزدیده شدن پول‌های نشریه، به ناچار در ۲۳ ژانویه ۱۸۹۰ تعطیل شد. (زندگی مالاتستا، ص. ۱۲۷)

هشت سال بعد را مالانستا در لندن مستقر بود اما سفرهای مخفیانه‌ای به فرانسه، سوئیس و ایتالیا داشت و هم‌چنین همراه با تاریدا دل مارمول^{۱۵} برای شرکت در یک کنفرانس به اسپانیا سفر کرد.

در سال ۱۹۱۳ مالانستا به ایتالیا بازمی‌گردد و با موسیلینی که سردبیر روزنامه سوسیالیستی «به پیش» (Avanti) بود ملاقات می‌کند. بعد از این دیدار مالانستا به دوستان‌اش می‌گوید که از موسیلینی بسیار ناامید شده است. سپس در آنکون (Ancône) نشریه‌ای به نام «اراده» (Volontà) منتشر می‌کند و در ژوئن ۱۹۱۴ خیزش «هفته سرخ» را تدارک می‌بیند که در طی آن مردم در حالی که کشور به خاطر اعتصاب عمومی فلج شده بود، کنترل شهر را به دست گرفتند. بعد از دخالت ارتش، مالانستا به ناچار به انگلستان می‌گریزد.

^{۱۵} Fernando Tarrida del Marmol - فرناندو تاریدا دل مارمول (۱۸۶۱ - ۱۹۱۵) ریاضی‌دان و فعال آنارشیست متولد کوبا و بزرگ‌شده کاتالونیا در اسپانیا بود که بیش‌تر به دلیل مطرح ساختن نظریه «آنارشیسم بدون صفت»^{*} شناخته می‌شود. مطابق این ایده آنارشیست‌ها باید بحث‌های خود را در مورد مطلوب‌ترین سیستم‌های اقتصادی کنار بگذارند. آنارشیسم بدون صفت که می‌توان آن را «آنارشیسم غیرتوصیف‌گرا یا غیرالگوساز» دانست، گرایشی کثرت‌گرایانه در آنارشیسم است که با فرقه‌گرایی مخالف است و از همکاری بین مکاتب فکری مختلف آنارشیستی حمایت می‌کند. موضع «آنارشیسم بدون صفت» در واقع واکنشی بود به الگوسازی‌ها و طراحی‌های کلی برای جامعه آینده (مثل آنچه در آنارشیسم «پرودون» می‌بینیم) و درگیری‌های ناشی از آن بین فرقه‌های مختلف. (به‌ویژه درگیری‌های اواخر قرن نوزدهم بین «بنجامین تاکر»، به نمایندگی از فردگرایان؛ و «یوهان ماست» که کمونیست‌ها را نمایندگی می‌کرد).

^{*} این واژه برای اولین بار توسط چند آنارشیست اسپانیایی، یعنی «ریکاردو ملا» و «فرناندو تاریدا دل مارمول» استفاده شد. «اریکو مالاتستا» و «مکس نتلانو» نیز همین موضع را اتخاذ کردند. مالانستا برای مثال تخصیص هر خصلتی به جامعه آینده (آنارشیک) را رد می‌کند، چراکه معتقد است: «ارائه یک راه‌حل برای تمام مشکلاتی که در زندگی جامعه آینده روی خواهند داد [به معنی این است که] ما خود را دولت اعلام کنیم و یک کد جهانشمول برای انسان‌های امروز و فردا تجویز کنیم، درست به شیوه شارعین مذاهب».

«دی کلیر» و «دایر لوم» برجسته‌ترین حامیان آمریکایی «آنارشیسم بدون صفت» بودند. ایده اصلی این بود که آنارشیست‌ها باید از نزاع بر سر مدل اقتصادی خاص جامعه آنارشیستی آینده دست بردارند و آن را به عهده مردمی بسپارند که مطابق مصلحت خویش، برای خود کار خواهند کرد. ایده‌های اقتصادی نظیر «همکاری و تعاون» نزد پرودون، «سرمایه‌گذاری آزاد و فردگرایانه»ی تاکر و یا «کمونیسم»

کروپوتکین مکمل یکدیگر هستند. در یک جامعه پسادولتی، صدها گل از یک نقطه خواهد شکفت [...]». [از Anarchism Without

[Adjectives - Kevin Carson]

مالاتستا برخلاف کروپوتکین در طول جنگ جهانی اول، به انترناسیونالیسم پرولتاریایی وفادار می ماند. در آستانه جنگ، کروپوتکین در حمایت از جنگ میهنی و متفقین، بیانیه ای می نویسد که به خاطر امضای شانزده نفر از آنارشیست های معروف، از جمله «ژان گراو» در پای آن، به «مانیفست شانزده» معروف می شود. این مانیفست بسیاری از آنارشیست ها از جمله مالاتستا را خشمگین می کند. مالاتستا در پاسخ به آن جزوه ای می نویسد و در آن این شانزده نفر را «آنارشیست های دولتی» می خواند.

مالاتستا در ژوئیه ۱۹۲۲ در مقاله ای با عنوان «روسیه: دیکتاتوری و انقلاب» - که در واقع مقدمه ای است بر کتاب لوئیجی فابری در مورد آنچه در روسیه می گذرد - به مسئله انقلاب اکتبر و به قدرت رسیدن بلشویک ها می پردازد. در این مقاله بعد از این که دستاوردهای انقلاب را در مقایسه با رنج و محنتی که برایش کشیده شده و خون هایی که به پایش ریخته شده، کم تر از حد انتظار و آرزو می خواند، می نویسد: «ما نمی خواهیم در مورد عوامل دخیل، یک بررسی عمیق ارائه دهیم. قطعاً بخش بزرگی از فاجعه بر گردن رهبری اقتدارگرایی است که انقلاب به خود گرفت. بخش بزرگی از خطاها نیز به بلشویک های در قدرت و به روانشناسی خاص شان برمی گردد که در عین آگاهی و وقوف به خطاهای شان، همیشه به خلل ناپذیر بودن خود یقین داشته و همواره خواسته اند با توسل به زور، خواست و اراده متلون و متناقض خود را تحمیل کنند. اما در این هم شک نیست که این آدم ها ناچار بودند با مشکلاتی که تاکنون حتی به گوش کسی نخورده، مواجه شوند. شاید هم بسیاری از چیزهایی که به نظر ما غلط و بد می رسد، معلول گریزناپذیر ضرورت بوده باشند.

برای همین ما از قضاوت کردن خودداری می کنیم و برعهده آیندگان می گذاریم که با طمأنینه و بدون جانبداری، آن طور که تاریخی از این دست ممکن می سازد، در این مورد تصمیم بگیرند. به هر رو، در اروپا احزابی وجود دارند که شیفته افسانه روسیه هستند و می خواهند آن را در انقلاب بعدی پیاده کنند، با همان روش های بلشویکی که انقلاب روسیه را به کشتن داد. بنابر این ضرورت عاجل می طلبد که توده ها را به طور عام و انقلابیون را به طور ویژه علیه خطر اقدامات دیکتاتورمآبانه احزاب بلشویکی برحذر داشت. استدلال اصلی مدافعین دیکتاتوری که هم چنان آن را دیکتاتوری پرولتاریا می نامند - چیزی که در واقعیت، دیکتاتوری رهبران یک حزب بر مردم است و هم اکنون همگان بر آن صحنه می گذارند - ضرورت دفاع از انقلاب در مقابل اقدامات داخلی برای بازسازی بورژوازی و نیز ضرورت مقابله با حمله هایی است که از جانب دولت های خارجی صورت خواهد گرفت، چنانچه پرولتاریای این کشورها نتوانند با انقلاب یا حداقل تهدید به انقلاب، از مداخله ارتش کشورهای شان جلوگیری کنند.

هیچ شکی نیست که باید از خود دفاع کرد، اما سیستمی که به کار گرفته شده است، تمامی بخت های انقلاب را در معرض خطر قرار می دهد. اگر برای زندگی کردن باید از اهداف زندگی روی گرداند، اگر برای دفاع از انقلاب باید دستاوردهایی را که محصول همین انقلاب هستند کنار گذاشت، خب، ترجیح بر این است که با افتخار، شکست

خورده باشیم و امکانات آتی مان [برای انقلاب] را نجات دهیم تا این که به آرمان‌مان خیانت کنیم.

دفاع داخلی باید با ویران کردن رادیکال تمام نهادهای بورژوازی، با ناممکن کردن بازگشت به گذشته تضمین شود. بیهوده است ادعای دفاع از پرولتاریا در مقابل بورژوازی، در حالی که او را از نظر سیاسی در موقعیتی فرودستانه قرار می‌دهیم. تا زمانی که کسانی صاحب دارایی و کسانی فاقد آن هستند، مالکین همیشه موفق می‌شوند قوانین را دور بزنند، و از آن بیش‌تر، به محض پایان یافتن یک جنبش مردمی، آن‌ها اولین کسانی هستند که به قدرت می‌رسند و قوانین را تدوین می‌کنند.

دست زدن به اقدامات پلیسی بیهوده است، اقداماتی که می‌توانند به خوبی سرکوب کنند اما هرگز نمی‌توانند آزادکننده باشند. وحشت - مثلاً - انقلابی، بی‌نتیجه است، بدتر از آن حتی آدم‌کشی است. [...] اما اگر «وحشت»، از دستورات یک مرکزیتی برآید که به دولت و دادگاه‌های انقلابی و نیروی پلیسی وابسته است، این نوع وحشت [دولتی] مطمئن‌ترین وسیله برای کشتن انقلاب است. [زیرا] بیش از آن که متوجه نیروهای ارتجاعی باشد، علیه هواداران آزادی خواهد بود که در برابر دستورات دولت جدید می‌ایستند و با منافع افراد صاحب امتیاز نوظهور مقابله می‌کنند. دفاع از انقلاب [در داخل مرزها] و پیروزی انقلاب، در گروی آن است که همگان به این پیروزی علاقه‌مند شوند. موفقیت انقلاب و حفظ آن، با احترام به آزادی همگان و در عین حال با محروم نمودن همگان، نه تنها از حق بلکه از امکان استثمار کار دیگری، به دست می‌آید. فایده‌ای ندارد که بورژواها را زیردست پرولتاریا قرار دهیم، باید بورژوازی و پرولتاریا را ملغی کرد: به این صورت که به هر کس تضمین داده شود که امکان بهترین کاری که می‌تواند انجام دهد، برایش وجود دارد؛ و هیچ‌یک از افراد توانا به انجام کار، امکان گذران زندگی بدون کار کردن را ندارد. آن انقلاب اجتماعی‌ای که بعد از کسب تفوق، هنوز در معرض خطر خفه‌شدن توسط طبقه بی‌چیز است، انقلابی است که در نیمه‌راه متوقف شده. برای مطمئن شدن از پیروزی‌اش باید به‌طور مداوم و به گونه‌ای دائماً عمیق‌تر رو به جلو ادامه یابد.» (مقالات سیاسی/اریکو مالانتستا، ص ۳۲۴ - ۳۲۸)

مالانتستا در سال ۱۹۲۸ بار دیگر به این موضوع برمی‌گردد: بلشویک‌ها انقلاب را کشتند. اما این بار موضوع را در پاسخ به نامه «نستور ماخنو» مطرح می‌کند. نستور ماخنو^{۱۶} بعد از طرح «پلتفرم سازمان‌دهی اتحاد عمومی آنارشیت‌ها» در سال ۱۹۲۶، با نقدی از جانب مالانتستا مواجه می‌شود و در نامه‌ای از او می‌خواهد نظرات خود را در مورد نقش آنارشیت‌ها در انقلاب شرح دهد و توضیح دهد که چرا او در «پلتفرم»، «یک کلیسا و یک اقتدار بی‌پلیس» دیده است.

مالانتستا در پاسخ به ماخنو، ضمن تأکید بر خطرناک بودن برخی از مفاهیمی که در «پلتفرم» آمده، از جمله مفهوم

^{۱۶} در مورد نستور ماخنو به متن زیر مراجعه کنید:

«ماخنوفچینا» یا جنبش ماخنوویست

«مسئولیت جمعی» که بر اساس آن خطای یک فرد از گروه، به پای همه افراد گروه نوشته می‌شود و در واقع شیوه سرکوب نظامی‌گری است، می‌نویسد: «وقتی می‌بینم در اتحادی که شما تجویز می‌کنید یک کمیته اجرایی وجود دارد که می‌باید "به صورت ایدئولوژیک و سازمان‌دهنده [اتحاد را] رهبری کند"، از خودم می‌پرسم که آیا شما هم در یک جنبش عمومی به دنبال ایجاد یک ارگان مرکزی نیستید که به صورت اقتدارگرایانه، برنامه‌تئوریک و پراتیک خود را در مورد انقلاب دیکته کند؟ در این صورت مواضع ما به حد کافی از یکدیگر دور هستند.

ارگان شما یا ارگان‌های رهبری شما، علی‌رغم این که متشکل از آنارشیست‌ها هستند، نمی‌توانند به‌خاطر شکل‌شان و به‌طور واقعی به چیزی جز یک دولت بدل شوند. رفقایی - با کمال حُسن‌نیت - وجود خود را برای پیروزی انقلاب ضروری تشخیص می‌دهند و می‌خواهند پیش از هر چیز، وجود خود را تضمین کنند و اراده و خواست خود را از راه زور تحمیل نمایند. برای این منظور آنها گروه‌های مسلحی تشکیل می‌دهند تا به‌شکل فیزیکی از آنها دفاع کنند و برای جا انداختن دگم‌های‌شان یک بوروکراسی برپا می‌دارند و با این کار، جنبش مردمی را فلج و انقلاب را می‌کشند. این همان چیزی است که فکر می‌کنم بر سر بلشویک‌ها آمده....» (همان. ص ۱۳۳ و ۱۳۴)

مالاتستا بعد از جنگ جهانی اول، عاقبت برای آخرین بار به ایتالیا بازگشت. دو سال بعد از بازگشت وی در سال ۱۹۲۱ حکومت ایتالیا دوباره او را به زندان انداخت، با این حال وی دو ماه قبل از به قدرت رسیدن فاشیست‌ها از زندان آزاد شد. از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶، هنگامی که «بنیتو موسیلینی» تمامی مطبوعات مستقل را سرکوب کرد، مالاتستا مجله «تفکر و اراده» (Pensiero e Volonta) را منتشر می‌کرد، اگرچه وی مورد آزار قرار گرفت و مجله تحت سانسور حکومت قرار داشت.

مالاتستا سال‌های باقی عمرش را نسبتاً در آرامش سپری کرد و به‌عنوان یک برق‌کار زندگی‌اش را گذراند. بعد از سال‌ها رنج از سیستم تنفسی ضعیف و حملات برونشیتی متوالی، دچار ذات‌الریه برونشیتی شد و بعد از چند هفته، با وجود این که ۱۵۰۰ لیتر اکسیژن در چند ساعت به او داده می‌شد، در بیست و دوم جولای ۱۹۳۲ از همان بیماری جان سپرد.

جا دارد یادآور شویم که آنارشیسم نزد مالاتستا صرفاً نه یک برنامه بلکه هم‌چنین یک پرنسپ عمل بود. در دهه بیست قرن نوزدهم برخی از آنارشیست‌ها که می‌دیدند در جنبش، در اقلیت هستند و آنارشیسم هرچه بیشتر به انزوا می‌گراید، به این نتیجه رسیدند که باید در اصول تئوریک آنارشیسم «بازبینی» صورت گیرد، برخی حتی تا آنجا رفتند که نوشتند: «[باید] آنارشی را از راه زور تحمیل کرد».

مالاتستا با این نظر به شدت مخالفت می‌کند؛ چراکه از نظر او «کسی که به نیروی تربیتی زور و وحشیانه باور دارد و نیز به آزادی‌ای که توسط دولت عرضه می‌شود، می‌تواند هر چیزی که می‌خواهد باشد، [...] اما نمی‌تواند بدون این که به خودش و به دیگران دروغ بگوید، خود را آنارشیست بنامد.» («درباره آنارشیسم "ما"، ۱۹۲۴»، مقالات

از نظر مالاتستا تحمیل آنارشیزم به عنوان برنامه، از بالا و به واسطه نیروهای آنارشیزت غیرممکن است. آنارشیزم صرفاً زمانی امکان به اجرا درآمدن دارد که اقبال عمومی به آن افزایش یابد، و این تنها در جایی اتفاق می افتد که شرایط اقتصادی زحمتکشان بهتر و آزادی بیش تر شده باشد. اما از نظر مالاتستا «تا زمانی که سیستم سرمایه داری و نهادهای دولتی که از صاحبان امتیازات خاص دفاع می کنند، سر جای شان باقی بمانند» این اتفاق نمی افتد و آنارشیزت ها در عمل همیشه در اقلیت خواهند بود. اما در این صورت آنارشیزت ها برای پیشبرد نظرات شان چه باید کنند؟ مالاتستا این گونه می نویسد: «ما چه باید بکنیم؟ تا جایی که برای مان مقدور است جنبش را تهییج کنیم، به این صورت که با تمام توان مان در جنبش شرکت کنیم و تا بیش ترین حد ممکن بر آن، خصلت آزادمنشانه *libertaire* و برابرخواهانه حک کنیم. از تمام نیروهای مترقی حمایت کنیم. زمانی که نمی توان به بالاترین خواسته رسید، از بهترین چیز ممکن دفاع کنیم، اما همواره به روشنی تمام، خصلت آنارشیزتی مان را حفظ کنیم: ما به دنبال قدرت نیستیم و تحمل هم نمی کنیم که دیگران آن را در اختیار بگیرند.» (همان)

از همین جا روشن می شود که مالاتستا به عنوان آنارشیزت نه تنها با هم عصران سوسیالیست خود، در نیاز به یک برنامه برای انقلاب همراه بود، بلکه مانند آنان معتقد بود که این برنامه باید توسط توده های زحمتکش جذب شود. اما آنچه مالاتستا را از سوسیالیست ها جدا می کند، شیوه به اجرا در آوردن این برنامه است. برنامه آنارشیزتی در جایی که همگی آنارشیزت نشده باشند اجراشدنی نیست. در صورتی که سوسیالیست ها برای اجرای برنامه شان در سرکوب گسترده مخالفان شان و از جمله زحمتکشان ناراضی، تردید به خود راه ندادند.

در واقع آنچه مالاتستا و آنارشیزت ها را در برابر سوسیالیست ها می نشاند تصور متفاوت شان از حرکت انقلاب است. برخلاف سوسیال - دموکرات ها که می پنداشتند - و فرزندان لنینیست شان هم چنان می پندارند - بعد از انقلاب یک دوران گذار وجود خواهد داشت و جامعه نمی تواند بدون وجود یک دولت سوسیالیستی / کمونیستی به کمونیزم برسد، مالاتستا اکیداً معتقد بود / انقلاب یک حرکت بی وقفه است و دولت - هر دولتی، حتی اگر از انقلاب برآمده باشد - چون ذاتاً سرکوب گر است، چشمه های جنبش های انقلابی را که برای ادامه انقلاب لازم اند، می خشکاند. تجارب تمام انقلابات کارگری / توده ای که منجر به ایجاد یک دولت کمونیستی / سوسیالیستی شده اند، تماماً مؤید این نظر مالاتستا هستند.

قطعاً امروز می توان با مالاتستا هم نظر بود که ایجاد جامعه بدون طبقه، از مسیر به قدرت رسیدن پرولتاریا نمی گذرد. داستان دلایل آن را می توان در جای دیگری خواند. اما نباید درک مالاتستا را بالاترین مرحله از فهم مفهوم انقلاب دانست؛ چرا که / امروز کمونیزم، به معنی رهایی کار و تصدیق پرولتاریا نیست؛ از بین رفتن کار و نابودی پرولتاریاست. و این نابودی از فردای پیروزی انقلاب شروع نمی شود بلکه مضمون انقلاب است. به این معنی، کمونیزم دیگر آن

چیزی نیست که از فردای پیروزی انقلاب آغاز و مستقر می‌گردد، بلکه خود پروسه انقلاب است. پروسه‌ای که در طی آن تمام نقش‌ها دگرگون می‌شوند و مناسبات مابین انسان‌ها تغییر می‌کنند. این مناسبات هستند که در گستره‌ای وسیع کمونیستی می‌شوند و این خود انقلاب است.

تألیف و ترجمه: آساره آسا

منتشر شده در سایت ایدون

www.idoun.net

پاییز ۱۴۰۳

منابع:

- Errico Malatesta, *Articles politiques*, Union Générale d'Éditions, Paris, ۱۹۷۹
- Luigi Fabbri, *Life of Malatesta* (۱۹۳۶), www.libcom.org
- Errico Malatesta, *At The Café* (۱۹۲۲), www.revoltLib.com
- Roland Simon, *Histoire critique de l'ultragauche*, Senonevero, ۲۰۱۵, Marseille
- Kevin Carson, *Anarchism Without Adjectives*, www.theanarchistlibrary.org

• نادر تیف، زندگی‌نامه کارلو کافیرو www.asranarchisme.com

• ویلیام فاستر، ترجمه م. دائم، تاریخ سه انترناسیونال، انتشارات درفک، ۱۳۵۸